

فصل دوازدهم

موج خیزان

حربه‌ی نیرومند افتراء تیغ دولبه از آب درآمد. اگر بلشویک‌ها واقعاً جاسوس آلمان‌ها هستند، چرا اخبار جاسوسی آن‌ها از منابعی بیرون می‌آید که این چنین مورد نفرت مردمند؟ چرا مطبوعات کادت، که همواره پست‌ترین انگیزه‌های ممکن را به کارگران و سربازان نسبت داده‌اند، از همه بلندتر و رساتر بلشویک‌ها را متهم می‌کنند؟ چرا آن ناظر یا مهندس مرتجع که از نخستین لحظه‌ی قیام تاکنون در گوشه‌ای تپیده بود، اینک ناگهان بیرون می‌جهد و شروع به لعن بلشویک‌ها می‌کند؟ چگونه است که مرتجع‌ترین افسرها در هنگ‌های خود بار دیگر کردن افزای را شروع کرده‌اند؟ و چرا اینان هنگام متهم کردن "لنین و شرکاء" مشت خود را در برابر صورت سربازها تکان می‌دهند، گویی ایشان خائندند؟

همه‌ی کارخانه‌ها برای خود بلشویک داشتند. فلان نصاب، یا فلان خراط، که تاریخچه‌ی زندگی‌اش برای همه‌ی کارگران روشن بود، می‌پرسید: "بچه‌ها، آیا انصافاً به من می‌آید جاسوس آلمان‌ها باشم؟" گاهی اوقات حتی سازش‌کاران، در مبارزه‌ی خود علیه تهاجم ضدانقلاب، از مقاصد خود فراتر

می رفتند و راه را ناخواسته برای بلشویک ها هموار می کردند. پریکوی سرباز شرح می دهد که چگونه یک بار در تجمع سربازها یکی از دکترهای ارتش به نام مارکوویچ، از پیروان پلخانوف، اتهام جاسوسی علیه لنین را رد کرد تا بتواند نظریات سیاسی لنین را به عنوان متناقض و مخرب به نحوی مؤثرتر به باد حمله بگیرد. به عبث! سربازها پس از خاتمه ی جلسه با یکدیگر می گفتند: "اگر لنین آدم با شعوری است، و نه جاسوس است و نه خائن، و در ضمن به دنبال صلح هم هست، پس ما به دنبال او می رویم."

بلشویزم پس از یک وقفه ی کوتاه در رشدش، بار دیگر با اطمینان تمام بال های خود را برگشود. تروتسکی در اواسط ماه اوت چنین نوشت: "جبران سریع لطمات آغاز شده است. حزب ما پس از آن همه ایذاء و پیگرد و افتراء، هرگز به اندازه ی روزهای اخیر این چنین رشد سریعی به خود ندیده است. و طولی نخواهد کشید که این رشد از پایتخت به سوی ایالات خواهد شتافت، و از شهرها به روستاها و ارتش سرایت خواهد کرد... چون زمان آزمون های تازه فرا برسد، همه ی توده های زحمت کش کشور خواهند دانست که باید سرنوشت خود را به سرنوشت حزب ما پیوند زنند."

این بار نیز پتروگراد پیشتاز بود. توگونی جاروی نیرومندی در کارخانه ها به کار مشغول بود که نفوذ سازش کاران را از واپسین سوراخ سنبه ها به کنار می روفت. در آن روزها روزنامه ی بلشویک ها نوشت: "آخرین دژهای دفاع طلبی یکی پس از دیگری سقوط می کنند... آیا آقایان دفاع طلب تا همین اواخر یک تازان کارخانه ی عظیم اوبخوفسکی نبودند؟... اینک جرئت نمی کنند در آن کارخانه رخ نشان دهند" در روز بیستم اوت، تعداد ۵۵۰/۰۰۰ رأی در انتخابات دومای شهری پتروگراد به صندوق ها ریخته

شد، یعنی بسیار کمتر از مجموع آرای انتخابات دوماهای بخش در ماه ژوئیه. سوسیال رولوسیونرها با وجود از دست دادن بیش از ۳۷۵/۰۰۰ رأی هنوز ۲۰۰/۰۰۰ رأی کسب کردند، یعنی ۳۷ درصد از کل آراء را به خود اختصاص دادند. کادت ها یک پنجم از آراء را به دست آوردند. سوخانوف می نویسد: "نامزدهای منشویک مافقط ۲۳/۰۰۰ رأی رقتبار آوردند." نکته ی غافلگیرکننده آن که بلشویک ها تقریباً ۲۰۰/۰۰۰ رأی یا به عبارت دیگر در حدود یک سوم از کل آراء را به خود اختصاص دادند.

در کنفرانس منطقه ای اتحادیه های کارگری که در اواسط اوت در منطقه ی اورال برگزار شد و ۱۵۰/۰۰۰ کارگر را به هم پیوند می داد، قطع نامه هائی که پیرامون مسائل مختلف به تصویب رسیدند همه ماهیت بلشویکی داشتند. در کیف، در کنفرانس کمیته های کارخانه و کارگاه در روز بیستم اوت، قطع نامه ی بلشویک ها با ۱۶۱ رأی موافق در برابر ۳۵ رأی مخالف و ۱۳ رأی ممتنع به تصویب رسید. در انتخابات دموکراتیک دوما ی شهری ایوانوو-وزنسک که دقیقاً مقارن با شورش کورنیلوف انجام گرفت، از ۱۰۲ کرسی موجود بلشویک ها ۵۸، سوسیال رولوسیونرها ۲۴، و منشویک ها ۴ کرسی را به خود اختصاص دادند. در کرونشتات، بلشویکی به نام برکمان به ریاست شورا، و بلشویک دیگری به نام پوکروفسکی به سمت شهردار کرونشتات انتخاب شدند. این رشد در همه جا این چنین مشهود نبود، و در برخی از نقاط حتی نقصان هم دیده می شد. اما در طی ماه اوت، بلشویزم تقریباً در سراسر پهنه ی کشور رشد و نمو کرد.

شورش کورنیلوف هم چون محرکی نیرومند توده ها را رادیکالیزه کرد. در این باب، اسلوتسکی سخنی از مارکس به یاد آورده است: انقلاب گاه به گاه

به تازیه‌های ضدانقلاب نیازمند است. خطر نه تنها تحرک که فراست توده‌ها را نیز برانگیخته بود. اندیشه‌ی جمعی توده‌ها با فشاری بس قوی تر کار می‌کرد. برای نتیجه‌گیری‌های لازم کمبودی از حیث اطلاعات در میان نبود. قبلاً اعلام شده بود که برای دفاع از انقلاب تشکیل ائتلاف ضروری است، و حال یکی از طرفین ائتلاف از کنار ضدانقلاب سر درآورده بود. گفته بودند کنفرانس مسکو تجلی وحدت ملی است. فقط کمیته‌ی مرکزی بلشویک‌ها هشدار داده بود که: "این کنفرانس... ناگزیر به آلتی برای دسایس ضدانقلابی تبدیل خواهد شد." سیر حوادث این نکته را به اثبات رسانده بود. و اینک کرنسکی به زبان خود می‌گفت: "کنفرانس مسکو... این پیش‌درآمدی بود بر بیست و هفتم اوت... برآورد نیروها در همان جا صورت گرفت... کورنیلوف، دیکتاتور آتی، نخستین بار در همان جا به روسیه معرفی شد..." انگار کرنسکی خود بانی و سازمان‌دهنده و رئیس آن کنفرانس نبود، و گویی هم خود او نبود که کورنیلوف را "نخستین سرباز انقلاب" معرفی کرده بود. انگار همین حکومت موقت نبود که مجازات اعدام را بر علیه سرباز به دست کورنیلوف داده بود، و گویی هشدارهای بلشویک‌ها را به عنوان عوام‌فریبی تخطئه نکرده بودند.

به علاوه پادگان، پتروگراد به یاد داشت که دو روز پیش از شورش کورنیلوف، بلشویک‌ها در یکی از جلسات بخش سربازها در شورا ابراز ظن کرده بودند که در بیرون بردن هنگ‌های مترقی از پتروگراد، اغراض ضدانقلابی در میان بوده است. اما نمایندگان منشویک و سوسیال رولوسیونرها با لحنی تهدیدآمیز به بلشویک‌ها امر کرده بودند که: میادا درباره‌ی فرمان‌های نظامی ژنرال کورنیلوف به فکر جروبحث بیفتید. آن‌گاه

قطع نامه ای در همین معنا به تصویب رسیده بود. حال کارگراها و سربازهای غیرحزبی لابد به خود می گفتند: "مثل این که بلشویک ها شرو و ر نمی گویند!"

اگر ژنرال های توطئه گر بنا بر اتهامات خود سازش کاران هم در سقوط ریگا مقصر بودند و هم در شکست ژونیه، پس آزار بلشویک ها و اعدام سربازها برای چیست؟ اگر این مفتن های نظامی بودند که در روز بیست و هفتم اوت کوشیدند کارگراها و سربازها را به خیابان ها بکشانند، آیا اینان در برخورد های خونین چهارم ژونیه هم همین نقش را بازی نکرده بودند؟ از این گذشته، جای کرنسکی در این تاریخچه کجاست؟ او سپاه سوم سواره نظام را بر ضد چه کس به پتروگراد فراخوانده بود؟ چرا ساوینکوف را به سمت فرماندار کل و فیلونکو را به معاونت او منصوب کرده بود؟ و اصلاً این فیلونکو، که برای عضویت در مرکزیت فرمان دهی هم نامزد شده، کیست؟ لشگر زرهی به این سوال اخیر پاسخی نامنتظر داد: فیلونکو هنگامی که در مقام ستوان در لشگر آنان خدمت می کرد، سربازها را عادتاً به باد بدترین اهانت ها و ناسزاها می گرفت. این عامل مشکوک، زاویکو، از کجا آمده بود؟ به طور کلی انتصاب این نادرستان به عالی ترین مقامات به چه معنایی است؟

حقایق ساده، در حافظه ی بسیاری از مردم زنده، در دسترس همگان، و رد ناشدنی و قاطع بودند. واحدهای لشگر وحوش، خطوط درهم شکسته ی راه آهن، اتهامات متقابل مابین کاخ زمستانی و ستاد فرماندهی، شهادت های ساوینکوف و کرنسکی- این واقعیات هم به سهم خود سخن می گفتند. دادخواستی بی خلل تر بر علیه سازش کاران و رژیمشان ممکن نبود! معنای

ایذاء بلشویک ها تماماً روشن شده بود: این ایذاء جز لاینفکی از تدارکات لازم برای کودتا بود و بس. کارگران و سربازها، هم زمان با باز شدن چشم هایشان بر این حقایق، از خویشتن شرمسار می شدند. پس لنین به این علت پنهان شده است که شرورانه به او افتراء زده اند. پس سایر بلشویک ها هم فقط برای خشنودی کادت ها، ژنرال ها، بانک دارها، و دیپلمات های دول متفق به زندان افتاده اند. پس بلشویک ها در پی جاه و مقام نیستند، و دقیقاً به این دلیل مورد نفرت صدرنشینانند که نمی خواهند به آن شرکت تجاری، که انتلاف خوانده می شود، ملحق شوند! سرانجام این ادراک به کارگران زحمت کش، به مردمان ساده دل، و به ستمدیدگان دست داده بود. و از این احوال، هم راه با احساس گناه در برابر بلشویک ها، وفاداری آسیب ناپذیری به حزب و اعتمادی بی خلل نسبت به رهبران حزب، سر برکشید.

سربازهای قدیمی، یعنی ستون های محکم ارتش، توپچی ها و درجه داران تا روزهای آخر با تمام قوا مقاومت کردند. آنان نمی خواستند بر همه ی مشقت های رزمی، فداکاری ها، و اعمال قهرمانی خود خط بطلان بکشند: آیا ممکن است تمام آن کشش و کوشش برای هیچ و پوچ بوده باشد؟ اما چون واپسین تکیه گاه نیز از زیر پایشان فرو لغزید، نظر به چپ انداختند و به بلشویک ها رو آوردند. اینک آن ها هم با نوارهای درجه دار، با اراده های سربازی ورزیده در نبرد، با عضلات منقبض آرواره، و با همه ی خصوصیات دیگرشان، به انقلاب پیوسته بودند. بر سر مسأله ی جنگ کلاه سرشان رفته بود، اما این بار مصمم بودند کار را یک سره کنند.

در گزارش های مقامات محلی، اعم از لشگری و کشوری، واژه ی بلشویزم در آن روزها مترادف با هر نوع فعالیت توده ای، هر نوع خواست قاطع،

هرگونه مقاومت در برابر استثمار و هر حرکتی به جلو به کار می رفت. به کلام دیگر به نام دیگری برای انقلاب تبدیل شده بود. اعتصاب گران از خود می پرسیدند: یعنی اسم همه ی این کارها بلشویزم است؟ ملوان های معترض، همسران ناراضی سربازان، و دهقان های شورشی نیز همین سؤال را از خود می کردند. رده های بالا توده ها را وادار کرده بودند اصیل ترین اندیشه ها و خواست های خود را با شعارهای بلشویزم یکسان بدانند. بدین سان انقلاب حربه ای را که بر علیه اش به کار گرفته شده بود، به کار خود گرفت. در تاریخ نه فقط معقولات مهمل می شوند، بلکه به اقتضای جریان تکامل، مهملات معقول می شوند.

تحولات موجود در فضای سیاسی، در جلسه ی مشترک کمیته های اجرایی در سی ام اوت به روشنی تمام عیان شدند. در این جلسه فرستادگان کرونشتات درخواست کردند که در آن مجمع عالی جانی هم به آنان داده شود. آیا ممکن بود این کرونشتاتی های لجام گسیخته نمایندگان خود را در همان جانی که فقط مورد تحریم و تکفیر قرار گرفته بودند، مقام بدهند؟ اما چگونه می شد دست رد بر سینه شان نهاد؟ ملوان ها و سربازهای کرونشتات همین دیروز به دفاع از پتروگراد شتافته بودند. حتی در همان لحظات ملوان های کشتی اورورا به مراقبت از کاخ زمستانی مشغول بودند. رهبران پس از مدتی نجوا در میان خود، چهار کرسی صرفاً مشورتی و بدون حق رأی به کرونشتاتی ها عرضه کردند. کرونشتاتی ها این بخشش را به سردی و بدون سپاس گزاری پذیرفتند.

چینه نوف، از سربازهای پادگان مسکو، روایت می کند که: "پس از تهاجم کورنیلوف، همه ی افراد رنگی از بلشویزم به خود گرفتند... همه از تحقق

پیش بینی بلشویک ها... داور بر این که ژنرال کورنیلوف عنقریب در پشت دروازه های پتروگراد خواهد بود... شگفت زده بودند. "میتروویچ، از سربازهای لشکر رزهی، داستان های قهرمانانه ای را به یاد می آورد که پس از پیروزی بر ژنرال های طاغی دهان به دهان نقل می شدند: "این ها همه داستان های رشادت و کردارهای بزرگ بودند، و داستان این که چگونه- اگر چنین رشادتی همیشه وجود داشته باشد- می توانیم با تمام جهان بجنگیم. در این جا بلشویک ها جانی دوباره گرفتند."

آنتونوف افسینکوف، که در روز هجوم کورنیلوف از زندان آزاد شده بود، بلافاصله به هلزینگفورز رفت. او می گوید: "در میان توده ها تغییری عظیم رخ داده بود." در کنگره ی منطقه ای شوراهای فنلاند، سوسیال رولوسیونرهای راست در اقلیتی کوچک قرار داشتند، بلشویک ها، در ائتلاف با سوسیال رولوسیونرهای چپ، از همه جلوتر بودند. برای ریاست کمیته ی منطقه ای شورا اسمیلگا را برگزیدند. اسمیلگا با وجود جوانی مفرطش عضو کمیته ی مرکزی بلشویک ها بود، و با تمایل شدیدش به چپ در همان روزهای آوریل میل خود را به ساقط کردن حکومت موقت آشکار ساخته بود. برای ریاست شوراهای هلزینگفورز، که بر پادگان و کارگران روس متکی بود، شایمان بلشویک را برگزیدند که بعداً به مدیریت بانک دولتی شوروی رسید. شایمان مردی محتاط و بوروکرات منش بود، اما در آن ایام دوشادوش سایر رهبران حزب پیش می رفت. حکومت موقت پارلمان سیم را منحل کرده و تشکیل مجدد آن را برای فنلاندی ها ممنوع کرده بود. کمیته ی منطقه ای پیشنهاد کرد که سیم دوباره تشکیل شود، و خود داوطلب دفاع از آن شد. این کمیته ضمناً از اجرای فرمان های حکومت موقت، داور بر انتقال واحدهای

نظامی از فنلاند، سر برتافت. بلشویک ها از همان زمان دیکتاتوری شوراهای را در فنلاند اساساً برقرار کرده بودند.

در اوایل سپتامبر یک روزنامه ی بلشویکی نوشت: "رشته ی وسیعی از شهرهای روسیه گزارش می دهند که سازمان های حزب ما اخیراً رشد عظیمی کرده اند، اما از این هم مهم تر رشد نفوذ ما در میان وسیع ترین توده های دموکراتیک کارگران و سربازان است." آورین بلشویک هم از اکاترینوسلاو چنین می نویسد: حتی در کارخانه هایی که در بدو امر از گوش دادن به ما امتناع می ورزیدند، کارگران در روزهای شورش کورنیلوف جانب ما را گرفتند." آنتونوف، یکی از رهبران بلشویک های ساراتوف، می نویسد: "وقتی شایع شد که کالدین قزاق ها را بر علیه تزاریتسین و ساراتوف بسیج کرده است، و هنگامی که شورش ژنرال کورنیلوف این شایعه را تأیید و تقویت کرد، توده ها ظرف چند روز بر تعصبات پیشین خود فائق آمدند."

در روز نوزدهم سپتامبر، روزنامه ی بلشویک ها در کیف اعلام کرد: "در انتخابات شوراهای ده رفیق از قورخانه انتخاب شده اند که همه بلشویکند. همه ی نامزدهای منشویک در انتخابات شکست خوردند. در یک رشته از کارخانه های دیگر هم وضع به همین منوال است." از این تاریخ به بعد، در صفحات مطبوعات کارگری دائماً اخباری از همین قبیل به چاپ می رسیدند. مطبوعات متخاصم بیهوده کوشیدند تا رشد بلشویزم را ناچیز جلوه دهند و یا بر آن سرپوش بگذارند. چنین به نظر می رسید که توده ها با جهش های بلند خود به جلو می کوشیدند وقتی را که در نوسان ها و تردیدهای پیشین و در عقب نشین های موقت به هدر داده بودند به سرعت جبران کنند. امواج سیل آسای لجوج و مهار نشدنی همه جا را فرا گرفته بودند.

باربارا یاکوفلوا، عضو کمیته ی مرکزی بلشویک ها، همان شخصی که در ماه های ژوئیه و اوت خبر ضعف مفرط حزب را در سراسر منطقه ی مسکو از دهانش شنیدیم، اینک پیرامون دگرگونی ناگهانی اوضاع به کنفرانس گزارش می دهد که: "در طی نیمه ی دوم سپتامبر، عوامل دفتر منطقه ای حزب به نقاط مختلف منطقه سرکشی کردند... برداشت همه ی آنان تماماً یکسان بود؛ همه جا، در همه ی ایالات، توده ها عموماً به بلشویزم می گرویدند، و همه ی این عوامل مشابهاً متوجه شدند که روستائیان بلشویک می طلبند...." در آن نقاطی که پس از روزهای ژوئیه سازمان های حزب در آن ها متلاشی شده بود، این سازمان ها بار دیگر از نو زاده شده و شروع به رشد کرده بودند. در بخش هایی که بلشویک ها را به درون خود راه نمی دادند، اینک هسته های حزب خود به خود جوانه می زدند. حتی در ایالات عقب مانده ی تامپوفسک و ریازان- یعنی در همان دژهای سوسیال رولوسیونر و منشویک، همان نقاطی که بلشویک ها سابقاً فقط از روی نومیدی بدان جا سرکشی می کردند- انقلابی راستین در گرفته بود: نفوذ بلشویک ها با شلنگ تخته توسعه می یافت و سازمان های سازش کار یکی پس از دیگری محو می شدند.

گزارشاتی که فرستادگان منطقه ی مسکو یک ماه پس از شورش کورنیلوف و یک ماه پیش از قیام بلشویک ها به کنفرانس بلشویک ارائه دادند، همه انباشته از اطمینان و شور و شوقند. در نیژنی- نوگورود، پس از یک نقاقت دوماهه، حزب بار دیگر زندگی سرشار خود را از سر گرفته بود. کارگران سوسیال رولوسیونر صدصد به بلشویک ها می گروند. در تور فعالیت وسیع حزب تنها پس از شورش کورنیلوف پا گرفته است. سازش کاران دمادم تکه

پاره می شوند؛ هیچ کس به آن ها گوش نمی دهد؛ آنان را با تیپا بیرون می اندازند. در ایالت ولادیمیر، بلشویک ها چنان نیرومند شده اند که در کنگره ی ایالتی شوراها فقط پنج منشویک و فقط سه سوسیال رولوسیونر می بینی. در ایوانوو- وژنسک، منچستر روسیه، بلشویک ها تقریباً در مقام فرمان روایانی بلامنازع، زمام امور را در شوراها، در دوما، و در انجمن های شهر به دست گرفته اند.

سازمان های حزب مداوماً رشد می کنند، اما رشد نیروی جاذبه ی حزب به درجات سریع تر است. عدم انطباق مابین امکانات فنی بلشویک ها و وزن سیاسی نسبی آنان، در قلت اعضای حزب در مقایسه با رشد عظیم نفوذش جلوه گر می شود. سیر حوادث توده ها را با چنان قدرت و سرعتی به گرداب خود می کشد که کارگران و سربازان فرصت نمی کنند خود را در حزب متشکل کنند. آنان حتی مجال ندارند که ضرورت سازمان حزبی ویژه ای را درک کنند. آنان شعارهای بلشویکی را چنان لاجرعه می نوشند که گویی به استنشاق طبیعی هوا مشغولند. آنان هنوز به روشنی درک نمی کنند که حزب آزمایشگاه پیچیده ای است که این شعارها بر اساس تجارب جمعی در آن ساخته شده اند. شوراها نمایندگی بیش از بیست میلیون تن را بر عهده دارند. حزب که حتی در آستانه ی انقلاب اکتبر فقط ۲۴۰/۰۰۰ عضو داشت، هر روز با اعتماد به نفس بیشتری این توده های میلیونی را از طریق اتحادیه های کارگری و کمیته های کارخانه و کارگاه و شوراها رهبری می کرد.

در سراسر این کشور پهناور، تکان خورده تا بن و با تنوع لایزالی از شرایط محلی و سطوح رشد سیاسی، هر روز نوعی انتخابات در جایی برگزار می شد. برای دوماها، برای انجمن های شهر، شوراها، کمیته های کارخانه و کارگاه،

اتحادیه های کارگری، کمیته های ارتش یا کمیته های زراعی. و در سرتاسر این انتخابات یک واقعیت لایتغیر مانند ریسمانی قرمز پدیدار می شد: رشد بلشویک ها. انتخابات دوماهای بخش های مسکو با نشان دادن دگرگونی حادی که در حالت روحی توده ها صورت گرفته بود، کشور را به ویژه شگفت زده کرد. حزب "بزرگ" سوسیال رولوسیونر در پایان ماه سپتامبر از ۳۷۵/۰۰۰ رأی که در ماه ژوئن کسب کرده بود، فقط ۵۴/۰۰۰ رأی به دست آورد! منشویک ها از ۷۶/۰۰۰ به ۱۶/۰۰۰ سقوط کردند. کادت ها ۱۰۱/۰۰۰ رأی به خود اختصاص دادند، یعنی فقط ۸/۰۰۰ رأی از دست داده بودند. از سوی دیگر، بلشویک ها از ۷۵/۰۰۰ به ۱۹۸/۰۰۰ صعود کردند. با این ترتیب سوسیال رولوسیونرها در ماه ژوئن ۵۸ درصد، و بلشویک ها در ماه سپتامبر ۵۲ درصد از آراء را صاحب شده بودند. ۹۰ درصد از پادگان به بلشویک ها رأی داده بود؛ در برخی از واحدها حتی بیش از ۹۵ درصد. در کارگاه های توپ خانه ی سنگین، بلشویک ها از ۲/۳۴۷ رأی موجود، ۲/۲۸۶ رأی را به خود اختصاص دادند. کاهش چشم گیر تعداد رأی دهندگان ناشی از آن بود که بسیاری از شهرنشینان خرده پا، که در سكرات نخستین توهامات خود به سازش کاران پیوسته بودند، طولی نکشید که در لاجودی سیاسی فرو رفتند. منشویک ها رفته رفته به کلی آب می شدند، سوسیال رولوسیونرها نصف کادت ها رأی آوردند، و کادت ها نصف بلشویک ها. آن رأی های ماه سپتامبر برای بلشویک ها در مبارزه ای بی امان با همه ی احزاب دیگر، تحصیل شده بودند. این آراء استحکام داشتند. می شد رویشان حساب کرد. ناپدید شدن گروه های بینابین، ثبات چشم گیر اردوی بورژوازی، رشد غول آسای حزب کارگری که بیش از همه ی احزاب مورد نفرت و ایذاء

واقع شده بود. این ها نشانه های محرز یک بحران انقلابی بودند. سوخانوف، که خود به حزب در هم شکسته ی منشویک ها تعلق داشت، می نویسد: "آری، بلشویک ها مجدانه و مستمر کار کردند. آن ها در میان توده ها بودند، و در کارخانه ها، آن هم هر روز و همیشه... آن ها به این دلیل حزب توده ها شدند که همواره با مردم بودند، و در امور بزرگ و کوچک، تمامی حیات کارخانه ها و سربازخانه ها را هدایت می کردند. توده ها هم راه با بلشویک ها می زیستند و دم می زدند. آنان تماماً به دست حزب لنین و تروتسکی افتاده بودند."

تصویر سیاسی جبهه متنوع تر بود. در آن جا هنگ ها و لشگرهائی وجود داشتند که هرگز نه صدا و نه سیمای هیچ بلشویکی را نشنیده و ندیده بودند. بسیاری از آن ها چون به بلشویزم متهم می شدند، صادقانه تعجب می کردند. از سوی دیگر، لشگرهائی یافت می شدند که تمایلات آنارشیستی آمیخته به صد سیاه بازی خود را بلشویزم ناب می پنداشتند. حالت روحی جبهه به تدریج یک دست و یک جهت می شد، اما در آن سیل خروشان سیاسی که در بستر سنگرها جاری بود، گاهی اوقات کرداب و گنداب هم پدید می آمد، هم چنین مشکلات بسیار.

در ماه سپتامبر بلشویک ها قرنطینه را شکستند و به جبهه، که دو ماه تمام دروازه هایش بی تعارف به روی آنان بسته بود، دست یافتند. حتی اکنون هم آن ممنوعیت رسمی لغو نشده بود. کمیته های سازش کار هر چه در توان داشتند کردند تا بلکه بلشویک ها را از واحدهای خود دور نگاه دارند؛ اما همه ی تلاش ها بیهوده بود. سربازها آن قدر درباره ی "بلشویزم" خودشان چیز شنیده بودند که اکنون همه، بلااستثناء، برای دیدن و شنیدن یک بلشویک واقعی جان می دادند. به محض آن که خبر می رسید که بلشویکی از راه

رسیده است، موانع و تعویقات و مشکلات صوری، همه ساخته و پرداخته ی
اعضاء کمیته ها، بر اثر پافشاری سربازها از سر راه برداشته می شدند.
افجینیا بوش، انقلابی کهنه کاری که در اوکراین خدماتی بزرگ انجام داد، از
سفرهای جسورانه ی خویش به درون جنگل سربازها خاطرات درخشانی به
جا نهاده است. هشدارهای وحشت زای دوستانش، اعم از صدیق و ریاکار
هیچ گاه در او کارگر نمی افتاد. این خطیب در لشگرهایی که دشمن خونی
بلشویک ها توصیف شده بودند، ابتدا با احتیاط فراوان به مبحث اصلی خود
نزدیک می شد، اما همواره طولی نمی کشید که در می یافت شنوندگان با او
همراهند. "نه کسی سرفه می کرد، نه کسی هوار می کشید، و نه کسی فین
می کرد. یعنی از این نخستین نشانه های ملال در میان سربازها اثری نبود؛
سکوت و نظم کامل بود." این تجمعات با کف زدن های شدید سربازها به
افتخار این تهییج گر بی باک خاتمه می یافت. به طور کلی، سفرهای افجینیا
بوش در طول جبهه به نوعی مارش پیروزی می ماند. تجربه ی تهییج گران
کهنتر نیز، هر چند نه به این دلاوری و گیرندگی، اساساً با تجربه ی افجینیا
یک سان بود.

اندیشه های نو، یا اندیشه هانی که به طرزی نواقع کننده بودند، هم چنین
شعارها و کلیات نو، زرومندان به درون زندگی راکد سنگرها رسوخ
می کردند. مغز میلیون ها سرباز سیر حوادث را مرور می کردند، و
تجربه های سیاسی خود را جمع می زدند. سربازی از جبهه به سردبیر
روزنامه ی حزب می نویسد: "رفقای عزیز کارگر و سرباز، به این حرف پلید
کاف که جهان را به خاطر پول به خاک و خون کشیده است، میدان ندهید.
منظورم کولکا (نیکلای دوم) سردسته ی قاتلان، کرنسکی، کورنیلوف، کالدین

و کادت ها است که اسم همه شان به کاف شروع می شود. قزاق ها* هم خطرناکند... امضاء: سیدور نیکلاف." در این جملات به دنبال خرافات نگردید: این صرفاً روشی است برای کمک به حافظه ی سیاسی.

شورش ستاد فرمان دهی تار و پود هستی سربازان را ناگزیر به لرزه انداخته بود. انضباط نظامی، که تلاش برای اعاده اش قربانی های بسیار گرفته بود، بار دیگر از همه سو و می رفت. ژدانوف، کمیسر جبهه ی غرب، گزارش داده بود که: "سربازها عموماً عصبی اند... به افسرها مشکوکند، مترصدند؛ برای توجیه سرپیچی از فرامین دلیل می آورند که این ها فرامین کورنیلوفند، و نباید اطاعتشان کرد." استانکوویچ هم که در مقام کمیسر کل جای فیلوننکو را گرفته بود، با مضمونی مشابه می نویسد: "توده های سرباز... احساس می کردند که خیانت از چهار طرف احاطه شان کرده است... هر کس که می کوشید آنان را از این فکر منصرف کند، او نیز به نظرشان خائن می رسید."

در نظر افسرهای ارشد، شکست ماجرای کورنیلوف به مثابه ی شکست واپسین امید خود آنان بود. حتی پیش از آن، اعتماد به نفس فرماندهان ارتش درخشش چندانی نداشت. در آخرین روزهای ماه اوت، توطئه گران ارتش را در پتروگراد مست و گزافه گو و سست اراده دیدیم. اینک افسرها خویشتن را سخت منفور و مطرود حس می کردند. یکی از آنان می نویسد: "آن نفرت، آن طعنه ها، آن انفعال مطلق، و آن انتظار بازداشت و مرگ ننگین، افسرها را به می خانه ها، به عشرت کده ها، و به هتل ها سوق داد... افسرها خود را در

* - توضیح آن که واژه ی قزاق هم در زبان روسی با حرف کاف آغاز می شود. مترجم فارسی.

این مستی مه آلود غرق کردند. "سربازها و ملوان ها برعکس از همیشه هشیارتر بودند. هستی آنان را امیدی نو فرا گرفته بود.

بنا به گفته ی استانکوویچ: "بلشویک ها گردن افراشته بودند و در ارتش احساس آقائی می کردند. کمیته های فرودست رفته رفته به هسته های بلشویک تبدیل شدند. هر انتخاباتی که در ارتش برگزار می شد، رشد اعجاب آور بلشویک ها را نشان می داد. به علاوه، محال است بتوان این نکته را نادیده گرفت که بهترین و منضبط ترین ارتش موجود، نه تنها در جبهه ی شمال که یحتمل در سرتاسر جبهه ی روسیه، یعنی ارتش پنجم، نخستین ارتشی بود که بلشویک ها را به رهبری یکی از کمیته های خود رساند."

نیروی دریائی به نحوی از این هم آشکارتر، قاطع تر و رنگین تر به بلشویزم می گروید. در روز هشتم سپتامبر، ملوان های ناوگان بالتیک به نشانه ی آمادگی خود برای جنگ در راه انتقال قدرت به کارگران و دهقانان، پرچم های رزم را بر فراز همه ی کشتی ها برافراشتند. نیروی دریائی خواستار ترک مخاصمه در همه ی جبهه ها، انتقال زمین به کمیته های دهقانان، و برقراری نظارت کارگران بر امر تولید بود. سه روز بعد، کمیته ی مرکزی ناوگان دریای سیاه، به رغم آگاهی کمتر و میانه روی بیشترش، از ملوان های بالتیک پشتیبانی کرد و شعار "تمام قدرت به دست شوراهای" را پیشه ساخت. در اواسط ماه سپتامبر، بیست و سه هنگ لتونی و سیبریائی از هنگ های ارتش دوازدهم نیز همین شعار را تکرار کردند. لشگرهای دیگر هم مستمراً به همین راه آمدند. شعار "قدرت به دست شوراهای" دیگر هرگز از دستور روز ارتش یا نیروی دریائی ناپدید نشد.

استانکویچ می گوید: "نه دهم از تجمعات ملوان ها فقط از بلشویک ها تشکیل می شد." یک بار کمیسر کل جدید برحسب تصادف در برابر ملوان های روال از حکومت موقت دفاع کرد. او از همان نخستین کلمات خود به بیهودگی کوشش خویش پی برد. حضار به محض شنیدن واژه ی "حکومت" حالتی خصمانه به خود گرفتند. "موجی از خشم و نفرت و بی اعتمادی آنآ تمام جمعیت را فرا گرفت." موجی روشن، قدرتمند، پرشور و مقاومت ناپذیر که در یک فریاد یک پارچه طغیان کرد: "سرنگون باد!" به راستی که این راوی سزاوار ستایش است، چون در حمله ی مردمی که دشمن خونی اش هستند، چشم هایش از دیدن زیبایی غافل نیست.

مسئله ی صلح که در این دو ماهه ی اخیر در زیر خاک دفن شده بود، اینک با نیروئی ده چندان بار دیگر مطرح شد. در یکی از جلسات شورای پتروگراد، افسری به نام دوباسوف که از جبهه آمده است اعلام می کند: "هر چقدر هم که شما در این جا حرف بزنید، سربازها دیگر نمی جنگند." از میان حضار جواب می آید که: "حتی بلشویک ها هم چنین چیزی نمی گویند!" اما افسر، که بلشویک هم نیست، پاسخ می دهد: "من فقط چیزی را به شما می گویم که خودم از آن اطلاع دارم و سربازها مرا مأمور به گفتنش کرده اند." مرد دیگری از جبهه، سربازی عبوس با پالتوی بلندی آغشته به کثافات و تعفن سنگرها، در همان روزهای سپتامبر به شورای پتروگراد اعلام کرد که سربازها به صلح نیازمندند، صلح از هر نوع، حتی "اگر شده صلحی شرم آور" کلمات خشن این سرباز شورا را به وحشت انداخت. پس قضیه تا این حد بیخ پیدا کرده بود! سربازهای جبهه بچه شیرخوره نبودند. آن ها به خوبی می دانستند که با "نقشه ی جنگی" فعلی، صلح فقط صلح ستم گران

می توانست باشد. و آن فرستاده ی سنگرها در سایه ی همین ادراک تعمداً زنده ترین کلمات ممکن را برگزید تا نفرت خود را از صلح هوهنزولرنی به تمام و کمال بیان کرده باشد. اما سرباز با همین صراحت لهجه ی خود شنوندگان خود را وادار کرد درک کنند که راه دیگری موجود نیست، که جنگ روح سرباز را از بند رها کرده است، که صلح فوری به هر قیمتی که شده ضروری است. مطبوعات بورژوا کلمات سخن گوی سنگر را با لذتی شرارت بار قاپیدند، و این کلمات را به بلشویک ها نسبت دادند. آن جمله درباره ی صلح بی شرمانه از آن پس به عنوان عالی ترین تجلی توحش و فساد مردم دائماً مورد استناد قرار می گرفت!

سازش کاران به طور کلی برخلاف استانکویچ، سیاستمدار تازه کار، در ستایش از زیبایی های موج خیزانی که آنان را تهدید به شستن از صحنه ی انقلاب می کرد، رغبتی از خود نشان نمی دادند. آنان روز به روز در عین بهت و وحشت در می یافتند که دیگر قدرت مقاومت برایشان نمانده است. در حقیقت امر از همان نخستین ساعات انقلاب در پس اعتماد توده ها به سازش کاران سوء تفاهمی نهفته بود که هر چند از لحاظ تاریخی اجتناب ناپذیر به شمار می رفت، دوامی نمی توانست داشته باشد. رفع این سوء تفاهم فقط چند ماه وقت لازم داشت. سازش کاران ناچار بودند به زبانی با کارگران و سربازان حرف بزنند که با زبانی که در کمیته ی اجرایی، و بیشتر از آن در کاخ زمستانی، به کار می بستند، تفاوت کلی داشت. رهبران مسئول سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها هر هفته بیشتر از هفته ی پیش می ترسیدند در کوچه و بازار آفتابی شوند. تهییج گران طراز دوم و سوم به خبابان ها می رفتند و به کمک عبارات دو پهلو خود را با رادیکالیسم اجتماعی مردم

وفاق می دادند. یا آن که حالت روحی کارخانه ها و معادن و سربازخانه ها واقعاً دامن گیرشان می شد، و آن گاه از زبان کارگران و سربازان شروع به سخن گویی می کردند و طولی نمی کشید که از احزاب خود می گسستند. ملوانی به نام خوفین در خاطرات خود حکایت می کند که چگونه جا شوهائی که خود را سوسیال رولوسیونر می دانستند، عملاً از موضع بلشویک ها دفاع می کردند. این پدیده در همه جا دیده می شد. مردم می دانستند چه می خواهند، اما نمی دانستند برخواسته های خود چه نامی بنهند. این "سوء تفاهم" که در ذات انقلاب فوریه نهفته بود، ماهیتی فراگیر و توده ای داشت. به ویژه در روستاها، یعنی در همان جا که این سوء تفاهم دیرتر از شهرها پائید. فقط تجربه می توانست نظم را جانشین این هرج و مرج کند. حوادث، از کوچک و بزرگ، احزاب توده ای را بی امان غربال می کردند و برحسب سیاست های آنان برایشان عضو باقی می گذاشتند، نه برحسب تابلوهای تبلیغاتی شان.

نمونه ی بارزی از این سوء تفاهم را مابین سازش کاران و توده ها در سوگندی می توان دید که دو هزار معدنچی منطقه ی دونتز در اوایل ماه ژوئیه یاد کردند. این معدنچیان با سر برهنه در برابر یک جمعیت پنج هزار نفری زانو زدند و و هم صدا با این جمعیت اعلام کردند که: "ما به جان فرزندانمان، به خداوند، به آسمان ها و زمین، و به آن چه در جهان مقدس می شماریم، قسم می خوریم که هرگز از آزادی هائی که در بیست و هشتم فوریه ی ۱۹۱۷ به قیمت خون خریداری کردیم دست نشونیم. ما به سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها اعتقاد داریم و سوگند یاد می کنیم که هرگز به لنینیست ها گوش ندهیم، چون آنان، این بلشویک- لنینیست ها، برآنند که با تحریکات خود

روسیه را به ویرانی سوق دهند، حال آن که سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها که در یک پیوند واحد گرد آمده اند، می گویند: زمین برای مردم، زمین بدون غرامت؛ ساخت سرمایه داری باید پس از جنگ فرو بیفتد و ساخت سوسیالیستی به جایش بنشیند... ما سوگند می خوریم که به رهبری این احزاب به پیش بتازیم، و حتی در آستانه ی مرگ هم از حرکت باز نایستیم." این سوگند معدنچیان که بر علیه بلشویک ها یاد شد، در واقعیت امر یک راست به انقلاب بلشویک منتهی گردید. پوسته ی فوریه و هسته ی اکتبر در این تصویر ساده لوحانه و پرشور با چنان وضوحی ترسیم شده اند که به شیوه ی خود مسأله ی انقلاب پیگیر را یک باره حل و فصل می کنند.

در ماه سپتامبر، معدنچیان دوتنزد بدون آن که به خود و یا به سوگند خود خیانت کرده باشند، به سازش کاران پشت کردند. عقب مانده ترین صفوف معدنچیان اورال هم همین کار را کردند. اوژگوف سوسیال رولوسیونر، عضو کمیته ی اجرائی و نماینده ی منطقه ی اورال، در اوایل ماه اوت از کارخانه ی ایژوسکی، که در منطقه ی نفوذ خود او قرار داشت، بازدید کرد. او در گزارش اندوه ناک خود چنین می نویسد: "دگرگونی های حادی که در غیاب من رخ داده بود، مرا سخت به هراس افکند. سازمان حزب سوسیال رولوسیونر، که هم به سبب تعداد اعضایش (۸۰۰۰ عضو) و هم بر اثر فعالیت هایش، در سراسر منطقه ی اورال معروفیت یافته بود... از برکت وجود تهییج گران نامسنول از هم پاشیده شده و تعداد اعضایش به ۵۰۰ تن کاهش یافته بود."

گزارش اوژگوف برای کمیته ی اجرائی خبری نامنظر به شمار نمی رفت؛ همین تصویر در پتروگراد هم دیده می شد. هر چند پس از یورش های ژوئیه، سوسیال رولوسیونرها موقتاً در کارخانه ها رو آمدند، و حتی در برخی از نقاط

موفق به بسط نفوذ خود هم شدند، افول بعدی آنان در عوض پرشتاب تر بود. و. زنزیئوف سوسیال رولوسیونر چندی بعد در این خصوص چنین نوشت: "درست است که حکومت کرنسکی در آن روزها فاتح از آب درآمد، تظاهرکنندگان بلشویک متفرق شدند، و سران بلشویک ها بازداشت گردیدند، اما این از قبیل پیروزی های پیروس* بود. "این نکته کاملاً درست است: سازش کاران نیز مانند شاه پیروس پیروزی را به قیمت ارتش خود به دست آوردند. اسکورینکو، کارگر پتروگرادی، می نویسد: "در حالی که پیش از روزهای سوم تا پنجم ژوئیه، منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها می توانستند بی آن که خود را در معرض سوت های اعتراض قرار دهند، در برابر کارگران حاضر بشوند، اینک دیگر چنین تضمینی در میان نبود.. "به طور کلی برای آنان هیچ گونه تضمینی باقی نمانده بود.

حزب سوسیال رولوسیونر نه تنها نفوذ خود را از کف داده بود، بلکه ترکیب اجتماعی خود را هم عوض کرده بود. کارگران انقلابی یا به بلشویک ها پیوسته بودند، و یا به هنگام گریز دچار نوعی بحران درونی شده بودند. از سوی دیگر، پسران کسبه و کولاک ها و مقامات جزء، که در طی سال های جنگ در کارخانه ها پنهان شده بودند، سر فرصت دریافته بودند که بهترین مکان برای آنان همان حزب سوسیال رولوسیونر است. منتها در ماه سپتامبر حتی آنان هم می ترسیدند خود را سوسیال رولوسیونر بنامند. دست کم در پتروگراد. کارگران، سربازان، و در برخی از ایالات حتی دهقانان، این حزب را ترک کرده بودند. فقط قشرهای محافظه کار، بوروکرات و جاه طلب در آن باقی مانده بودند.

* - پیروس (۳۱۸ - ۲۷۲ قبل از میلاد) پادشاه اپیروس که پیروزی های خود را در ایتالیا با تلفات بسیار سنگین نیروهای خود به دست آورد. مترجم فارسی.

هنگامی که توده ها، برخاسته به نهیب انقلاب، به سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها رأی اعتماد دادند، هر دوی این احزاب از ستایش شعور والای مردم خسته نمی شدند. وقتی همین توده ها، پس از تحصیل در مکتب حوادث، شتابان به بلشویک ها رو کردند، سازش کاران گناه افول خود را به پای جهالت مردم نوشتند. اما توده ها معتقد نبودند که جاهل تر شده اند. برعکس، آن ها به نظر خودشان اینک نکاتی را درک می کردند که قبلاً نفهمیده بودند.

حزب سوسیال رولوسیونر، هم زمان با پژمرده شدن و ضعیف شدن، ضمناً در امتداد یک درز اجتماعی شکاف برداشت و در این میان اعضاء خود را به اردوهای متخاصم پرتاب کرد. در مزارع و روستاها سوسیال رولوسیونرهای باقی مانده بودند که دوشادوش بلشویک ها، و معمولاً به رهبری بلشویک ها، از خود در برابر ضرباتی که از طرف سوسیال رولوسیونرهای حکومت بر آنان وارد می آمد، دفاع کرده بودند. اوج گیری مبارزه مابین این دو جناح، گروه بینابینی را به عالم هستی کشاند. این گروه به رهبری چرنوف کوشید تا وحدت را مابین ظالم و مظلوم حفظ کند، از این رو در کلافی سردرگم اسیر شد، به تناقضات بی در رو و اغلب مضحک گرفتار آمد، و حیثیت حزب خود را هر چه بیشتر بر باد داد. سخنران های سوسیال رولوسیونر برای آن که بتوانند در تجمعات توده ای حاضر بشوند، مداوماً ناچار می شدند که خود را "چپی" معرفی کنند، بگویند انترناسیونالیست هستند و با دارودسته ی "سوسیال رولوسیونرهای ماه مارس" هیچ وجه اشتراکی ندارند. پس از روزهای ژوئیه، سوسیال رولوسیونرهای چپ علناً علم مخالفت برداشتند. البته هنوز رسماً از حزب خود نگسسته بودند، اما استدلال ها و شعارهای بلشویک ها را

با اندکی تأخیر پیشه کردند. در روز بیست و یکم سپتامبر، تروتسکی در یکی از جلسات شورای پتروگراد، در حالی که نیت آموزشی پنهانی هم در سر داشت، اعلام کرد که: "برای بلشویک ها توافق با سوسیال رولوسیونرهای چپ روز به روز آسان تر" می شود. عاقبت این افراد به صورت یک حزب مستقل انشعاب کردند تا یکی از عجیب ترین صفحات انقلاب را بنویسند. این واپسین شعله ی آن رادیکالیزم روشن فکرانه ی قائم به ذات بود. چند ماه پس از اکتبر، چیزی از آن باقی نمانده بود جز تلی خاکستر.

در میان منشویک ها نیز دسته بندی عمیقی وجود داشت. سازمان آنان در پتروگراد با کمیته ی مرکزی شان در تعارض حاد قرار گرفته بود. هسته ی مرکزی ایشان، به رهبری تزرتلی، که برخلاف سوسیال رولوسیونرها فاقد ذخائر دهقانی بود، حتی سریع تر از این دسته ی اخیر آب شد. گروه های بینابین سوسیال دموکراتیک، که به هیچ یک از دو اردوگاه اصلی تعلق نداشتند، هنوز می کوشیدند تا بلشویک ها را با منشویک ها متحد کنند. اینان هنوز توهمات ماه مارس را در سر می پروراندند، یعنی توهمات همان ماهی را که حتی استالین اتحاد با تزرتلی را مطلوب می دانست، و معتقد بود که "ما بر اختلافات جزئی در داخل حزب فائق خواهیم آمد." در نیمه ی دوم ماه اوت، منشویک ها و این هواداران اتحاد به یکدیگر پیوستند. در جلسه ی مشترک آنان، جناح راست در اکثریت قاطع قرار داشت، و قطع نامه ی تزرتلی دامن بر ادامه ی جنگ و ائتلاف با بورژوازی، با ۱۱۷ رأی موافق در برابر ۷۹ رأی مخالف به تصویب رسید. پیروزی تزرتلی در آن حزب، شکست آن حزب را در میان طبقه ی کارگر تسریع کرد. سازمان قلیل العده ی کارگران منشویک در پتروگراد، از مارتوف پیروی می کرد، اما در عین هل دادن مارتوف به جلو،

از عدم قاطعیت او ناراحت بود و آماده می شد تا به بلشویک ها ملحق شود. در اواسط ماه سپتامبر، سازمان بخش جزیره ی واسیلی تقریباً یک پارچه به حزب بلشویک پیوست. این امر کار تهییج گری در بخش های دیگر و در ایالات را تسریع کرد. رهبران تمایلات مختلف منشویزم با خشم فراوان یکدیگر را در جلسات مشترک به تخریب حزب متهم می کردند. روزنامه ی گورکی که به جناح چپ منشویک ها تعلق داشت، در اواخر ماه سپتامبر اعلام کرد که سازمان حزب در پتروگراد که تا چندی پیش ده هزار عضو را در بر می گرفت، "عملاً دیگر فاقد موجودیت شده بود... آخرین کنفرانس سراسری شهرهای کشور به علت نرسیدن تعداد نمایندگان به حد نصاب لازم نتوانست تشکیل جلسه دهد."

پلخانوف منشویک ها را از سوی راست به باد حمله گرفته بود. او می گفت: تزرتلی و دوستانش، بی آن که خود بدانند یا بخواهند، راه را برای لنین هموار کرده اند." وضع سیاسی خود تزرتلی در روزهای خروشان سپتامبر، به وضوح در خاطرات نابوکوف کادت ترسیم شده است: "مشخص ترین کیفیت احوال او در آن ایام همانا وحشتش از موج خیزان بلشویزم بود. به یاد دارم که چگونه در یک گفت و گوی خالصانه درباره ی امکان تصرف قدرت به وسیله ی بلشویک ها، با من حرف زد. او گفت: "البته بیش از دو یا سه هفته بر مسند قدرت باقی نخواهند ماند، اما تصورش را بکن که همین دو سه هفته چه ویرانی و مصیبتی به بار خواهد آورد. باید به هر قیمتی که شده از چنین حادثه ای جلوگیری کنیم. در صدای او نگرانی وحشت بار و عمیقی موج می زد..." تزرتلی در آستانه ی اکتبر همان احوالی را تجربه می کرد که نابوکوف در روزهای فوریه با آن ها آشنا شده بود.

شوراها صحنه ای بودند که در آن بلشویک ها در مجاورت سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها، هر چند در معارضه ی دائم با آنان، کار خود را انجام می دادند. تغییر وزن نسبی احزاب شورا فقط پس از تأخیرهای اجتناب ناپذیر و تعویقات ساختگی در ترکیب شوراها و عملکرد اجتماعی آنان جلوه گر شد.

بسیاری از شوراهای ایالات پیش از روزهای ژوئیه به ارکان های قدرت تبدیل شده بودند. از جمله در ایوانوو- وژنسک، لوکانسک، تزاریتسین، خرسون، تومسک، ولادی وستوک- اگر نه رسماً، دست کم عملاً، اگر نه مداوماً لاقلاً گاه به گاه. شورای کراسنویارسک رأساً کارت های ویژه ای برای خرید نیازمندی های شخصی مابین کارگران توزیع کرد. شورای سازش کار ساراتوف ناچار شد در مرافعات اقتصادی مداخله کند، دست به بازداشت کارخانه دارها بزند، تراموایی را که بلژیکی ها تعلق داشت ضبط نماید، نظارت کارگران را بر امر تولید برقرار سازد، و تولید را در کارخانه های متروک به راه بیندازد. در منطقه ی اورال، همان جا که بلشویک ها از سال ۱۹۰۵ به بعد از نفوذ سیاسی نیرومندی برخوردار بودند، شوراها به کرات برای محاکمه ی شهروندان دادگاه های عدالت تشکیل دادند، در چندین کارخانه قشون مردمی ایجاد کردند و هزینه ی تجهیزات این قشون از صندوق کارخانه ها پرداختند، با سازمان دهی بازرسی های کارگری به جمع آوری موادخام و سوخت برای کارخانه ها پرداختند، و بر فروش کالاهای صنعتی نظارت کردند، و برای کارگران جدول دستمزد درست کردند. در برخی از بخش های اورال، شوراها زمین را از ملاک ها گرفتند و آن را به زیر کشت

جمعی بردند. در کارخانه جات ذوب فلز در سیمسک، شوراها نوعی مدیریت منطقه ای برای کارخانه ها سازمان دادند و بدین وسیله تمام امور اداری، دخل و خرج، حساب داری و فروش را در دست گرفتند. با این عمل کارخانه جات ذوب فلز سیمسک کم و بیش ملی شد. و. التسین، که این اطلاعات را از او گرفته ایم، می نویسد: "از همان اوایل ماه ژوئیه، نه تنها همه چیز در منطقه ی اورال به دست بلشویک ها افتاده بود، بلکه بلشویک ها برای حل مسائل سیاسی، اقتصادی و ارضی درس های عملی به دیگران می دادند." این درس ها ابتدائی بودند. از یک نظام واحد سرچشمه نمی گرفتند، و از نور تنوری بهره نداشتند. اما از بسیاری جهات دروازه ی راه هایی بودند که باید در آتیه طی می شدند.

در روزهای ژوئیه شوراها به مراتب بیش از حزب یا اتحادیه های کارگری آسیب دیدند، زیرا در آن روزها مبارزه بیش از هر چیز بر سر مرگ و زندگی شوراها دور می زد. حزب و اتحادیه های کارگری هم در دوره های "صلح آمیز" و هم در اوقات دشوار ارتجاع، اهمیت خود را حفظ می کردند. وظایف و روش های آنان عوض می شد، اما عملکرد بنیادی شان تغییر نمی یافت. اما شوراها فقط بر اساس یک موقعیت انقلابی می توانستند به موجودیت خود ادامه دهند، و هم راه با ناپدید شدن این موقعیت آنان نیز ناپدید می شدند. شوراها با ایجاد وحدت مابین اکثریت طبقه ی کارگر، این طبقه را رو در روی مسأله ای قرار دادند که از نیازهای شخصی همه ی افراد و گروه ها و اصناف، و از مسأله ی دستمزد و اصلاحات و بهبودی های عمومی برتر بود. و آن عبارت بود از مسأله ی تسخیر قدرت. اما چنین می نمود که هم راه با تظاهرات کارگران و سربازان در ماه ژوئیه، شعار "تمام قدرت به

دست شوراها" نیز درهم شکسته شده است. همان شکستی که بلشویک ها را در شوراها ضعیف کرد، شوراها را در کشور به درجات ضعیف تر کرد. "حکومت نجات" معنایی نداشت جز تجدید حیات بوروکراسی مستقل. رد قدرت به وسیله ی شوراها هم معنایی نداشت جز عجز و پژمردگی آنان در برابر کمیسرها.

افول اهمیت کمیته ی اجرایی در این میان تجلی برونی گویایی پیدا کرد: بدین معنی که حکومت به بهانه ی این که کاخ توریید برای مجلس مؤسسان به مرمت احتیاج دارد، به سازش کاران توصیه کرد آن کاخ را ترک گویند. در نیمه ی اول ماه ژوئیه، ساختمان اسمولنی، همان جا که سابقاً دختران اشراف تحصیل می کردند، برای شوراها در نظر گرفته شد. اینک مطبوعات بورژوا پیرامون تحویل خانه ی "کبوترهای سفید" به شوراها با همان لحنی سخن گفتند که قبلاً هنگام صحبت از تصرف قصر کشیسینکایا به وسیله ی بلشویک ها، به کار گرفته بودند. سازمان های مختلف انقلابی، از جمله اتحادیه های کارگری که در ساختمان های متصرفه مستقر شده بودند، در همان زمان به بهانه ی کمبود مسکن مورد حمله قرار گرفتند. مسأله ای در کار نبود جز بیرون راندن انقلاب کارگران از اماکن وسیعی که به دست خود این انقلاب در چارچوب جامعه ی بورژوا تصرف شده بودند. خشم دیر هنگام مطبوعات کادت از غارت گری مردم و از لگدمال شدن حقوق مالکیت خصوصی و دولتی به وسیله ی توده ها، حد و حصری نمی شناخت. اما در اواخر ماه ژوئیه، کارگران حروفچین واقعیت غیرمترقبه ای را افشا کردند. بر اثر این افشاگری معلوم شد احزابی که پیرامون کمیته ی بدنام دومای دولتی گرد آمده بودند، از دیر باز تشکیلات عریض و طویل چاپ خانه ی دولت، و هم

چنین تسهیلات توزیعی و معافیت های مالیاتی آن چاپ خانه را به خدمت منافع خود گرفته بودند. از طریق این چاپ خانه جزوات تبلیغاتی حزب کادت نه تنها مجاناً چاپ می شدند، بلکه خروار خروار با رعایت اولویت های ویژه ی این حزب به رایگان در سراسر کشور توزیع می گردیدند. کمیته ی اجرائی پس از رسیدگی اجباری به این قضیه به ناچار آن را تأیید کرد. ناگفته نماند که حزب کادت فقط به انگیزه ی تازه ای برای تغییر بیشتر دست یافت: آیا واقعاً می توان حتی یک لحظه تصرف ساختمان های دولتی را برای مقاصد تخریبی، و استفاده از اموال دولت را به نیت دفاع از نفیس ترین گنجینه هایش، با هم در یک مقوله گنجانند؟ به کلام دیگر، اگر ما آقایان محترم اموال دولت را یواشکی غارت کرده ایم، این کار فقط به نفع خود دولت بوده است. اما این استدلال بسیاری از افراد را قانع نکرد. کارگران ساختمانی با سرسختی خاصی معتقد بودند که استحقاق آنان در استفاده از ساختمانی برای اتحادیه ی خودشان بسیار بیشتر از حقوق حزب کادت در تصرف چاپ خانه ی دولت است. این اختلاف جنبه ی تصادفی نداشت: بلکه می رفت تا یک راست به انقلاب دوم منجر شود. به هر تقدیر، کادت ها ناچار شدند زبان خود را گاز بگیرند.

یکی از مربی هائی که در نیمه ی دوم ماه اوت از طرف کمیته ی اجرائی برای بازدید از شوراهای جنوب روسیه، یعنی به همان جایی که بلشویک ها بسیار ضعیف تر بودند تا در شمال، اعزام شده بود، پیرامون مشاهدات تشویش آور خود چنین گزارش داد: "احساسات سیاسی مردم به نحو محسوسی در حال تغییر است... بر اثر دگرگونی در سیاست حکومت موقت، احساسات انقلابی رده های فوقانی مردم بالا گرفته است... در میان توده ها

نوعی فرسودگی و بی تفاوتی نسبت به انقلاب احساس می شود. سردی محسوسی نسبت به شوراهای دیده می شود... عملکرد شوراهای اندک اندک کاهش می یابد... " در این که توده ها از نوسانات میانجی های دموکرات منشی خود خسته شده بودند، جای تردید نیست، اما آنان نسبت به سوسیالی رولوسیونرها و منشویک ها دمام سردتر می شدند نه نسبت به انقلاب. این وضع در نقاطی که قدرت به رغم همه ی برنامه ها عملاً در دست شوراهای سازش کار متمرکز شده بود، به ویژه غیرقابل تحمل بود. رهبران که سخت تخته بند تسلیم کمیته ی اجرایی به بوروکراسی شده بودند، دیگر جرئت استفاده از قدرت خود را نداشتند، و صرفاً حیثیت و اعتبار شوراهای را در نظر توده ها روز به روز بیشتر بر باد می دادند. به علاوه، بخش بزرگی از کارهای عادی روزمره از دست شوراهای به شهرداری های دموکراتیک منتقل شده بود. و بخش بزرگ تری به اتحادیه های کارگری و کمیته های کارخانه و کارگاه. پاسخ به این سؤال که: آیا شوراهای به سلامت خواهند جست یا خیر، و آینده ی آنان از چه قرار خواهد بود؟ روز به روز مبهم تر می شد.

شوراهای در طی نخستین ماه های موجودیت خود همه ی سازمان های دیگر را فرسنگ ها پشت سر نهاده و وظیفه ی ایجاد اتحادیه های کارگری، کمیته های کارخانه و باشگاه ها را برعهده گرفته و در فعالیت همه ی این سازمان ها نقش پیشتاز را ایفا کرده بودند. اما به محض آن که این سازمان های کارگری پا گرفتند، روز به روز بیشتر به زیر رهبری بلشویک ها در آمدند. تروتسکی در ماه اوت چنین نوشت: "کمیته های کارخانه و کارگاه از دل جلسات موقت زائیده نشده اند. توده ها کسانی را به عضویت این کمیته ها انتخاب می کنند که در زندگی روزمره ی کارخانه ایستادگی، ماهیت

جدی، و سرسپردگی خود را به منافع کارگران به اثبات رسانده باشند. و همین کمیته های کارخانه... در اکثریت قاطع خود متشکل از بلشویک ها هستند." دیگر مسأله ی قیمومت شوراهای سازش کار بر کمیته های کارخانه و اتحادیه های کارگری نمی توانست مطرح باشد. برعکس، مابین آنان مبارزه ای جانانه جریان داشت. در خصوص مسائلی که با گوشت و پوست توده ها ارتباط داشتند، شوراها روز به روز از مقابله با اتحادیه های کارگری و کمیته های کارخانه ها عاجزتر می شدند. مثلاً اتحادیه های کارگری مسکو علیرغم تصمیم شوراها دست به اعتصاب عمومی زدند. معارضات مشابه، هر چند به اشکال مبهم تر، در همه جا رخ می دادند، و معمولاً شوراها از آن میان بازنده بیرون می آمدند.

سازش کاران که به علت سیاست های خود به بن بست رسیده بودند، ناچار شدند برای شوراها مشغله های ساختگی ابداع کنند و آنان را به قلمرو فرهنگ بکشند. یا به عبارت دیگر سعی کردند شوراها را سرگرم کنند. تلاششان بیهوده بود. شوراهای برای مبارزه در راه کسب قدرت ایجاد شده بودند؛ برای فعالیت های دیگر سازمان های مناسب تری وجود داشتند. آنتونوف، بلشویک شهر ساراتوف می نویسد: "کلیه ی کارهای شورا، که در مجراهای منشویک و سوسیال رولوسیونر جریان داشتند، معنای خود را تماماً از دست دادند... در جلسات کمیته ی اجرایی از فرط ملالت آن قدر خمیازه می کشیدیم که کار به حد قباحت می رسید. آسیاب و راجی های سوسیال رولوسیونر- منشویک توخالی و مبتذل بود."

شوراهای بیمار روز به روز توانایی خود را در پشتیبانی از مرکز خویش در پتروگراد از کف می دادند. مکاتبات اسمولنی با شوراهای محلی روز به روز

تهی تر می شد: نه چیزی برای نوشتن داشتند، و نه پیشنهادی برای عرضه کردن، نه چشم اندازی می دیدند، و نه وظیفه ای. این دورافتادگی از توده ها به شکل ملموس یک بحران مالی درآمد. شوراهای سازش کار در ایالات خود فاقد ممر درآمد بودند. و از این رو نمی توانستند به ستاد خویش در اسمولنی کمک مالی کنند؛ شوراهای چپ گرا نیز به منظور تنبیه کمیته ی اجرایی ای که با مشارکت در کار ضدانقلاب شرف و حیثیت خود را بر باد داده بود، از کمک به آن کمیته تن می زدند.

اما پژمردگی شوراهای به وسیله ی پدیده ی متضاد دیگری جبران می شد. سرحدات دوردست، استان های عقب مانده، و گوشه های دور از دسترس کشور، رفته رفته بیدار می شدند و برای خود شورا می ساختند، و این شوراهای همه از خود طراوت انقلابی بروز می دادند تا آن که آنان نیز به زیر نفوذ دلسرد کننده ی مرکز، و یا به بند اختناق حکومت می افتادند. تعداد کل شوراهای به سرعت افزایش می یافت. در پایان ماه اوت، دبیرخانه ی کمیته ی اجرایی شش صد شورا آمارگیری کرد که در پشتشان بیست و سه میلیون رأی دهنده ایستاده بودند. نظام رسمی شورائی بر فراز اقیانوس انسانی متلاطمی برپا شده بود که امواج خود را زورمندانه به سمت چپ می فرستاد.

تجدید حیات سیاسی شوراهای، که با بلشویکی شدن آنان مصادف بود، از پائین شروع شد. در پتروگراد، ابتدا شوراهای بخش صدای خود را بلند کردند. در روز بیست و یکم ژوئیه، هیئت نمایندگی کنفرانس شوراهای بخش ها، خواست های خود را به این شرح به کمیته ی اجرایی ارائه داد: انحلال دوما ی دولتی، تأیید مصونیت سازمان های ارتش به فرمان حکومت، آزادی مطبوعات چپ، منع خلع سلاح کارگران، ختم بازداشت های گروهی، مهار مطبوعات

راست، پایان دادن به انحلال هنگ ها و به مجازات اعدام در جبهه. به وضوح می توان دید که در مقایسه با تظاهرات ژونیه، سطح خواست های سیاسی پانین آمده بود؛ اما تازه گام اول به سوی تندرستی برداشته شده بود. بخش ها با کاهش شعارها می کوشیدند پایگاه خود را وسیع تر کنند. رهبران سیاسی کمیته ی اجرائی "حساسیت" شوراها ی بخش ها را تهنیت گفتند، اما در جواب فقط اعلام کردند که همه ی شوربختی ها از شورش ژونیه سرچشمه گرفته است. طرفین مؤدبانه، اما به سردی، از یکدیگر جدا شدند.

تحت برنامه ی شوراها ی بخش ها سرفصل مبارزه ی مهمی گشوده شد. *ایزوستیا* هر روز قطع نامه هائی از جانب شوراها، اتحادیه های کارگری، کارخانه ها، رزم ناوها و واحدهای ارتش به چاپ می رساند که در آن ها انحلال دوما ی دولتی، ختم اختناق بر علیه بلشویک ها و خاتمه ی تساهل با ضدانقلاب درخواست شده بود. در این زمینه ی عمومی، برخی صداها ی رادیکال تر نیز شنیده می شد. در روز بیست و دوم ژونیه، شورای ایالت مسکو، که به مراتب پیشتر از شورای شهر مسکو حرکت می کرد، قطع نامه ای در جهت انتقال قدرت به شوراها به تصویب رساند. در روز بیست و ششم ژونیه، شورای ایوانوو- وژنسک نحوه ی ستیزه با حزب بلشویک را "مشمزکننده" اعلام کرد و به نین "رهبر ارجمند طبقه ی انقلابی کارگر" درود فرستاد. انتخاباتی که در پایان ماه ژونیه و در نیمه ی اول ماه اوت در بسیاری از نقاط کشور برگزار شدند، به طور کلی تقویت بلشویک ها را در شوراها به هم راه آوردند. در کرونشیات، که مورد ضرب و شتم قرار گرفته و در سراسر کشور بدنام شده بود، در شورای جدید صد بلشویک، هفتاد و پنج سوسیال رولوسیونر چپ، دوازده منشویک

انترناسیونالیست، هفت آنارشویست، و بیش از نود نماینده ی مستقل وجود داشتند، و از این نود نماینده ی اخیر حتی یک تن جرئت نمی کرد برای سازش کاران ابراز هم دلی کند. در کنگره ی منطقه ای شوراهای اورال، که در روز هجدهم اوت گشایش یافت، هشتاد و شش بلشویک، چهل سوسیال رولوسیونر و بیست و سه منشویک شرکت داشتند. تزاریتسین مورد نفرت مخصوص مطبوعات بورژوا قرار گرفته بود، زیرا در آن جا نه تنها شورا بلشویک شده بود، بلکه مینین، رهبر بلشویک های آن شهر، به سمت شهردار نیز انتخاب گردیده بود. کرنسکی برای گوشمالی تزاریتسین، که کالدین سردار قزاق های دن آن را لجن سرخ می نامید، نیرو اعزام کرد. آن هم بدون هیچ بهانه ی جدی و صرفاً به قصد تخریب آن آشیانه ی انقلاب. در پتروگراد، در مسکو، و در همه ی نواحی صنعتی، هر روز برای پیشنهادهای بلشویکی دست های بیشتری بلند می شد.

حوادثی که در اواخر ماه اوت رخ دادند، شوراها را به محک آزمون زدند. زیر سایه ی خطر، دسته بندی سریعی صورتی گرفت؛ این دسته بندی در همه جا، و با مناقشات نسبتاً اندک برگزار شد. در ایالات نیز مانند پتروگراد، بلشویک ها پسر خواندگان نظام رسمی شورائی- در صفوف مقدم مبارزه قرار گرفتند. اما حتی در ستاد احزاب سازش کار هم عناصر رزمنده تری که در جنبش زیرزمینی ورزیده شده بودند موقتاً جا را بر سوسیالیست های "مارس" و سیاستمدارهایی که سابقاً عمر خود را به انتظار در پشت اتاق وزرا و مدیر کل ها می گذراندند، تنگ کردند. این دسته بندی تازه ی نیروها شکل سازمانی تازه ای لازم داشت. رهبری دفاع از انقلاب در هیچ نقطه ای در دست کمیته های اجرایی متمرکز نبود. هنگامی که در شورش کورنیلوف پای

رزم به میان آمد، این کمیته های اجرایی به هیچ دردی نخوردند. لاجرم همه جا کمیته های ویژه ی دفاع و کمیته ها و ستادهای انقلابی پدید آمدند. این کمیته ها بر شوراها تکیه داشتند و به شواها گزارش می دادند، اما همه مظهر دستچین تازه ای از عناصر و روش های عملی جدیدی بودند که با ماهیت انقلابی آن مهم وفق می دادند.

شورای مسکو این بار نیز مثل روزهای کنفرانس دولتی یک گروه رزمی شش نفره ایجاد کرد، و قرار را بر این گذاشت که فقط این شش تن حق گسیل نیروهای نظامی و بازداشت افراد را داشته باشند. کنگره ی منطقه ای کیف، که در پایان ماه اوت برگزار شد، به شوراها ی محلی خود توصیه کرد که در تعویض نمایندگان غیرقابل اعتماد نیروهای لشگری و کشوری تردید نورزند، و فوراً به بازداشت ضدانقلابیون و تسلیح کارگران مبادرت کنند. در ویاتکا کمیته ی شورا اختیارات فوق العاده ای برای خود قائل شد، از جمله حق استفاده از نیروهای مسلح را به خود اختصاص داد. در تزاریتسین قدرت تماماً به دست ستاد شورا افتاد. در نیژنی-نوگورود کمیته ی انقلابی عوامل خود را به نهبانی از دفاتر پست و تلگراف گماشت. شورای کراسنویارسک هم قدرت مدنی و هم قدرت نظامی را در دست های خود متمرکز کرد.

همین تصویر با تغییرات گوناگون- و گاهی اساسی- در همه جا دیده می شد. نه آن که همه از پتروگراد تقلید کرده باشند. ماهیت توده ای شوراها به قانون تکامل درونی آن ها جنبه ی عمومی می داد، و سبب می شد که همه در برابر رویدادهای بزرگ واکنش یکسان نشان دهند. در همان حال که طلیعه ی جنگ داخلی بخش های دوگانه ی ائتلاف را از هم جدا کرده بود، شوراها عملاً همه ی نیروهای زنده ی ملت را به گرد خود جمع کرده بودند. تهاجم ژنرال ها

هم به همین دیوار برخورد و به گرد و غبار تبدیل شده بود. درسی آموزنده تر از این امکان نداشت. بلشویک ها در اعلامیه ی خود در این باب چنین گفته بودند: "به رغم تمام تلاش های مقامات برای پس نگاه داشتن شوراهای و محروم کردن آنان از قدرت، شوراهای طی فرونشاندن شورش کورنیلوف، قدرت و ابتکار... سرکوب ناشدنی توده های مردم را به نمایش درآوردند... پس از این تجربه ی جدید، که هیچ کس نخواهد توانست آن را از شعور کارگران و سربازان و دهقانان بیرون براند، فریادی که از همان آغاز انقلاب از سینه ی حزب ما برخاست- "تمام قدرت به دست شوراهای!" - به بانگ تمامی این کشور انقلابی تبدیل شده است."

دوماهای شهری، که مدتی کوشیده بودند با شوراهای به رقابت برخیزند، در روزهای خطر فرو مردند و ناپدید شدند. دوماهای پتروگراد برای کسب "توضیحی درباره ی اوضاع کلی و به منظور برقراری تماس،" هینت نمایندگی خود را فروتنانه به نزد شورا فرستاد. قاعدتاً می باید شوراهای، که به وسیله ی بخشی از جمعیت شهر انتخاب می شدند، از دوماها، که به وسیله ی تمام جمعیت انتخاب می شدند، قدرت و نفوذ کمتری داشته باشند. اما دیالکتیک روند انقلاب ثابت کرده است که در برخی شرایط خاص تاریخی، جزء به مراتب بزرگ تر از کل است. در دوما هم هم چنان که در حکومت، سازش کاران بر علیه بلشویک ها با کادت ها متحد شده بودند، و این اتحاد همان طور که حکومت را فلج کرده بود دوما را هم فلج کرده بود. از آن سو شورا ثابت کرد که برای هم کاری تدافعی مابین سازش کاران و بلشویک ها در برابر حمله ی بورژوازی، خود طبیعی ترین شکل موجود است.

پس از ماجرای کورنیلوف، فصل تازه ای برای شوراهای گشوده شد. هر چند سازش کاران هنوز لکه های چرکین زیادی بر دامن داشتند. مخصوصاً در پادگان- شورای پتروگراد بغتاً چنان تمایل شدیدی نسبت به بلشویک ها نشان داد که هر دو اردو- هم اردوی راست و هم اردوی چپ- به شگفت آمدند. در شب یکم سپتامبر، شورا با آن که هنوز تحت ریاست چیدزه فعالیت می کرد، به حکومت کارگران و دهقانان رأی موافق داد. اعضای عادی گروه های سازش کار تقریباً یک پارچه از قطع نامه ی بلشویک ها حمایت کردند. پیشنهاد تزرنتلی که در رقابت با قطع نامه ی بلشویک ها عنوان شد، فقط پانزده رأی به خود اختصاص داد. هیئت رئیسه ی سازش کار چشم خود را باور نمی کرد. جناح راست خواستار سرشماری و رأی انفرادی یکایک اعضا شد و این ماجرا تا ساعت سه ی بامداد ادامه پیدا کرد. بسیاری از نمایندگان برای احتراز از مخالفت علنی با حزب های خود؛ به خانه رفتند. با همه ی این احوال و به رغم همه ی فشارها، بلشویک ها در رأی گیری نهائی ۲۷۹ رأی موافق و ۱۱۵ رأی مخالف دریافت کردند. این واقعتی عظیم بود. آغاز پایان شروع شده بود. هیئت رئیسه، فرورفته در بهت و حیرت، اعلام کرد که استعفاء خواهد داد.

در روز دوم سپتامبر، در جلسه ی مشترک سازمان های شوراهای روس در فنلاند، قطع نامه ای در تأیید حکومت شوراهای با ۷۰۰ رأی موافق در برابر ۱۳ رأی مخالف و ۳۶ رأی ممتنع به تصویب رسید. در روز پنجم سپتامبر، شورای مسکو پا در جای پای پتروگراد گذاشت. شورای مسکو با ۳۵۵ رأی موافق در برابر ۲۵۴ رأی مخالف نه تنها نسبت به حکومت موقت ابراز بی اعتمادی کرد و آن حکومت را حربه ی ضدانقلاب نامید، بلکه سیاست

انتلاف گرایانه ی کمیته ی اجرایی را هم محکوم کرد. هیئت رئیسه به رهبری خینچوک اعلام کرد که استعفاء خواهد داد. کنگره ی شوراهای سیبری مرکزی، که در روز پنجم سپتامبر در کراسنویارسک تشکیل شد، در طول کنگره تماماً از رهبری بلشویک ها پیروی کرد. در روز هشتم سپتامبر، قطع نامه ی بلشویک ها در شورای نمایندگان کارگران کیف با ۱۳۰ رأی موافق در مقابل ۶۶ رأی مخالف به تصویب رسید. هر چند رسماً فقط ۹۵ نماینده ی بلشویک در آن شورا حضور داشتند. در کنگره ی شوراها در فنلاند، که در روز دهم سپتامبر اجلاس کرد، ۶۹ بلشویک، ۴۸ سوسیال رولوسیونر چپ، و چند فرد مستقل، نمایندگی ۱۵۰/۰۰۰ ملوان و سرباز و کارگر روسی را برعهده داشتند. شورای نمایندگان دهقان های ایالت پتروگراد، سرگیف بلشویک را به نمایندگی خود در "کنفرانس دموکراتیک" برگزید. در این جا بار دیگر معلوم شد در مواردی که حزب می توانست از طریق کارگران یا سربازان با روستاها تماس مستقیم برقرار کند، دهقان ها مشتاقانه به زیر پرچمش می دویدند.

برتری حزب بلشویک در شورای پتروگراد، در جلسه ی تاریخی نهم سپتامبر به نمایش درآمد. همه ی گروه ها کلیه ی اعضای خود را مجدانه گرد آورده بودند: "مسئله ی سرنوشت شوراها مطرح است." در حدود هزار نماینده از طرف کارگران و سربازان در آن جلسه جمع شده بودند. حال این سؤال مطرح شده بود که آیا رأی گیری روز یکم سپتامبر صرفاً معلول ترکیب تصادفی آن جلسه بود، یا آن که واقعاً نشان می داد که سیاست شورا کاملاً دگرگون شده است؟ همه ی رهبران سازش کار- چیدزه، تزرتلی، چرنوف، گوتز، دان، اسکوبلف، عضو هیئت رئیسه بودند. و گروه بلشویک ها بیم ناک

بودند از آن که نتوانند در برابر این هیئت رئیسه اکثریت آراء را به دست آورند، پیشنهاد کردند که هیئت رئیسه به تناسب تعداد اعضای هر یک از احزاب انتخاب شود. این پیشنهاد که یقیناً تا حدی بر شدت اختلافات اصولی سرپوش می نهاد، و به همین دلیل لنین قویاً مردودش می دانست، این امتیاز تاکتیکی را داشت که پشتیبانی عناصر مردد را تضمین می کرد. اما تزلزلی این مصالحه را نپذیرفت. او دلیل آورد که هیئت رئیسه می خواست بداند که آیا شورا واقعاً تغییر جهت داده است یا خیر: "ما نمی توانیم مجری تاکتیک های بلشویک ها باشیم." قطع نامه ی پیشنهادی جناح راست اعلام می کرد که اولاً رأی گیری یکم سپتامبر با جهت سیاسی شورا وفق نمی دهد و دوماً شورا کماکان به هیئت رئیسه خود اعتماد دارد. بلشویک ها جز پذیرفتن آن مبارزه طلبی چاره ای نداشتند، و این کار را هم با آمادگی تمام انجام دادند. تروتسکی که اینک پس از آزادی اش از زندان برای نخستین بار در شورا حاضر می شد و مورد استقبال گرم بخش بزرگی از آن مجلس قرار گرفته بود- هر دو طرف میزان کف زدن ها را برای تروتسکی به دقت پیش خود اندازه گرفتند: آیا این اکثریت است که کف می زند؟ - پیش از رأی گیری پرسید که آیا: کرنسکی هنوز عضو هیئت رئیسه هست یا خیر؟ هیئت رئیسه، پس از لحظه ای تردید، جواب مثبت داد- و بدین ترتیب هر چند بار گناه بر دوشش سنگینی می کرد، سنگ دیگری هم به گردن خود بست. تروتسکی گفت: "ما جداً گمان می کردیم که کرنسکی اجازه ی جلوس در هیئت رئیسه را نخواهد یافت. اشتباه می کردیم. هم اکنون روح کرنسکی مابین دان و چیدزه نشسته است... وقتی به شما توصیه می کنند که بر خط سیاسی هیئت رئیسه صحنه بگذارید، فراموش نکنید که بر سیاست های کرنسکی است که صحنه

می گذارید." جلسه در شدیدترین انقباض ممکن ادامه یافت. فقط در سایه ی میل یکایک افراد حاضر به پرهیز از انفجار، نظم جلسه حفظ شد. همه می خواستند هر چه زودتر تعداد دوستان و دشمنان خود را بشمرند. همه می دانستند که تصمیم شان بر سر مسأله قدرت، مسأله ی جنگ، و سرنوشت انقلاب دور می زند. قرار بر این شد که رأی گیری به این ترتیب صورت بگیرد که هر کس با استعفای هیئت رئیسه موافق است از تالار بیرون برود: بیرون رفتن برای اقلیت آسان تر است تا برای اکثریت. در هر گوشه ی تالار تهییج گری پرشور اما نجواگونه ای در گرفته بود. هیئت رئیسه فعلی یا هیئت رئیسه ی جدید؟ ائتلاف یا قدرت شوراها؟ به نظر می رسید که جمعیتی انبوه- در نظر هیئت رئیسه بیش از حد انبوه- به سمت در به حرکت درآمده است. بلشویک ها به سهم خود تخمین می زدند که برای احراز اکثریت در حدود صد رأی کم بیاورند، و پیشاپیش به خود دلگرمی می دادند که: "همان هم بسیار بسیار عالی است." اما کارگران و سربازان متصل به سوی در می رفتند. مهمه ی گنگی شنیده می شد- و گاه نیز انفجار کوتاه مجادله ای بلند. از یک سو صدائی فریاد کشید: "کورنیلوفیست ها!" از سوی دیگر: "قهرمان های ژونیه!" این ماجرا یک ساعت تمام به درازا کشید. بازوهای ترازونی نامرئی در نوسان بود. هیئت رئیسه، عاجز از مهار هیجان خویش، سراسر آن یک ساعت را روی سکو باقی ماند. سرانجام نتیجه ی رأی گیری شمرده و سنجیده شد: برله هیئت رئیسه و ائتلاف، ۴۱۴ رأی موافق، ۵۱۹ رأی مخالف، ۶۷ رأی ممتنع! اکثریت جدید مثل توفان هلله کرد، مشعوفانه و لجام گسیخته. حق هم داشت. برای پیروزی خود بهائی گران پرداخته بود. اینک بخش درازی از راه در پشت سر بود.

رهبران مخلوع، هنوز منگ از ضربه ی وارده، با لب و لوجه ی آویزان از سکو پائین آمدند. تزلزلی نتوانست از واپسین پیش گویی وحشت زای خود در گذرد. او در حین حرکت سر خود را برگرداند و از روی شانه فریاد زد: "ما از این تریبون در حالی کنار می رویم که آگاهیم شش ماه تمام پرچم انقلاب را به شایستگی بر دوش کشیده ایم و آن را برافراشته نگاه داشته ایم. اکنون این پرچم به دست شما افتاده است. ما فقط می توانیم آرزو کنیم که شما هم بتوانید آن را به اندازه ی نصف این مدت نگاه بدارید!" تزلزلی همان طور که پیرامون همه چیز اشتباه می کرد، این بار نیز درباره ی زمان مرتکب اشتباهی فاحش شده بود.

شورای پتروگراد، پدر همه ی شوراهای دیگر، از آن پس به زیر رهبری بلشویک ها درآمد، همان بلشویک هائی که تا دیروز "مشتی عوام فریب بی مقدار"، به شمار می رفتند. تروتسکی از روی سکو به هیئت رئیسه یادآور شد که اتهام خدمت به ستاد ارتش آلمان، از بلشویک ها زوده نشده است. "بگذارید میلی یوکوف ها و گوچکوف ها داستان زندگی روزانه ی خود را تعریف کنند. آنان جرئت چنین کاری را ندارند. ولی ما همیشه آماده ایم تا جزئیات فعالیت های خود را شرح دهیم. ما چیزی نداریم از مردم روسیه پنهان کنیم..." شورای پتروگراد طی صدور یک قطع نامه ی ویژه "از مبدعان، موزعان، و مروجان آن افتراء ابراز انزجار کرد."

بلشویک ها اینک ارثیه ی خود را متصرف شدند، این ارثیه در آن واحد هم کلان بود و هم ناچیز. کمیته ی اجرایی سر فرصت دو روزنامه، همه ی دفاتر اداری، تمام اعتبارات و تجهیزات فنی، از جمله ماشین تحریرها و مرکب دان ها، باری همه ی این وسایل را از شورای پتروگراد گرفته بود.

اتومبیل های بی شماری که از روزهای فوریه به بعد در اختیار شورا قرار داشتند، همه تا به آخر به المپ* سازش کاران منتقل شده بودند. رهبران جدید هیچ چیز در اختیار نداشتند - نه بودجه ای، نه روزنامه ای، نه دبیرخانه ای، نه وسیله ی رفت و آمد، نه قلمی و نه مدادی. هیچ چیز مگر دیوارهای سفید و - اعتماد آتشین کارگران و سربازان. لکن همین اعتماد آنان را پس بود.

پس از این دگرگونی بنیادی در سیاست شورا، صفوف سازش کاران با سرعتی بیشتر شروع به ذوب شدن کرد. در روز یازدهم سپتامبر، هنگامی که دان از ائتلاف و تروتسکی از حکومت شوراها دفاع کردند، ائتلاف به اتفاق آراء، سوای ده رأی مخالف و هفت رأی ممتنع، مردود شناخته شد! در همان روز شورای مسکو به اتفاق آراء ائتلاف علیه بلشویک ها را محکوم کرد. طولی نکشید که سازش کاران خود را در گوشه ی تنگی در جناح راست یافتند، درست نظیر گوشه ای که بلشویک ها در بدو انقلاب در جناح چپ اشغال کرده بودند. اما با چه تفاوت عظیمی! بلشویک ها همیشه در میان توده ها قوی تر بودند تا در شوراها. سازش کاران برعکس هنوز مقام بزرگ تری در شوراها داشتند تا در میان توده ها. بلشویک ها حتی در دوران ضعف خود آینده داشتند. برای سازش کاران چیزی باقی نمانده بود جز گذشته - آن هم گذشته ای که به هیچ عنوان نمی توانست مایه ی غرورشان باشد.

شورای پتروگراد هم راه با تغییر جهت سیاسی اش، رونمای خود را هم عوض کرد. رهبران سازش کار به کلی از فراخنای افق ناپدید شدند، و خود را در کمیته ی اجرایی دفن کردند. آنان در شورا جای خود را به ستارگان درجه

* - المپ، مقر خدایان یونان باستان - مترجم فارسی.

دوم و درجه سوم دادند. هم راه با ناپدید شدن تزلزلی، چرنوف، آوکسنتیف و اسکوبلف، دوستان و ستاینندگان این وزرای دموکرات منش هم غیبتان زد. دیگر از افسرها و بانوان رادیکال، نویسندگان نیمه سوسیالیست و از مردمان فرهیخته و مشهور نشانی در شوار نمی دیدی. شوا یک دست تر، تیره تر، سنگین تر و جدی تر شده بود.

ترجمه: سعید باستانی

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول، تهران، آبان ماه ۱۳۶۰

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharzarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۶۱۳۸